

برنارد شاو بقلم برنارد شاو (۱)

در سال ۱۹۳۵ من در «انجمن سخنرانانها» (۲) راجع به نویسندگان بزرگ معاصر انگلیسی سخنرانی کردم و کمی بعد این سخنرانانها را با نام «ساحران و منطقین» (۳) در یک جلد چاپ کردم. یکی از سخنرانانها چنانکه شایسته بود به برنارد شاو اختصاص داده شده بود. ناشری انگلیسی کتاب را به ترجمه رسازیده و عنوان آنرا «پنجمین اشعاران» (۴) گذاشت. در اوایل ۱۹۳۶ از این ناشرنامه‌ای بمن رسید که در آن می گفت که یکی از ده جزوه‌های من یعنی جزوه مخصوص برنارد شاو باعث نگرانی او شده است. ناشر نوشته بود «ژ-ب-ش (۵) آدم بسیار خوب اما کمی متجاوز و آزار دهنده است. بخصوص همینکه سخن از زندگی و عقایدش بمیان آید اگر با انتقاد کننده توافق نظر نداشته باشد عادت دارد که بشدت با وحمله کند و اینکه بر آرچیبالد هندرسن (۶) بیوگراف سخت نگرفته است از آنست که دستورات کلی را از خود او گرفته است. گمان میکنم برای جلوگیری از هرگونه سرو صدا عاقلانه است که تصویر قبل از اینکه بنمایش گذاشته شود بمدل نشان داده شود...» من هیچگونه اشکالی در این پیشنهاد ندیدم بخصوص که حق رد یا قبول اصلاحات برای من محفوظ میماند

چند روز بعد نمونه‌های چاپخانه بوضع جالبی بما برگردانده شد. حاشیه‌ها از یادداشت‌هایی بخط شاو پر شده بود. شاو با مرکب سیاه قطعات بلندی نوشته بود که می بایستی در متن گذارده شود و قطعات دیگری با مرکب سرخ شامل برخاش و سرزنش بود. خلاصه در این حواشی نوعی اتوبیوگرافی (۷) با برنارد شاو بقلم برنارد شاو داشتم. این سند

۱- بقلم آندره مروا عضو فرهنگستان فرانسه که توسط آقای سیمانی از اولین مقاله

Revue de Paris ، دسامبر ۱۹۵۰ ترجمه شده است .

- 2- Société des Conférences
- 3- Magiciens et Logiciens
- 4- Prophètes et Poètes
- 5- برنارد شاو
- 6- Archibald Henderson
- 7- Autobiographie

اهمیتی معجزه مانند داشت و آنرا بامواظبت نگاهداشتم. امروز بنظرم رسید که بهترین وسیله برای سخن گفتن از شاو پس از مرگش همانطوریکه خودش میل داشت نقل چند قطعه از آن است.

من متن خود را با چند نظریه کلی در باره کمدی در فرانسه و انگلستان شروع کرده بودم: «برای اینکه در فرانسه کمدی بمقام ادبیات برسد بایست در قالب کلاسیک ریخته شود. بهترین صحنه‌های کورتولین (۱) یا بیک (۲) از روی مدلهای ملبر (۳) ساخته شده اند. حتی در کشور ما تقلیدهای عامیانه (۴) هم قواعد سبک سنتی را رعایت میکنند و اگر دکتر کنگ (۵) موفقیت شایبانی داشت بدلیل آن بود که کمی مسیوپورگن (۶) را بیاد میآورد. خلاصه ما اختلاط انواع تئاتر را نمی‌پسندیم و اگر در یک نمایشنامه خنده‌دار فلسفه‌ای بیاف شود ما را متعجب میکند. و بر شک بهمین دلیل است که برنارد شاو نویسنده بزرگ که از نظر مقاصد خود جدی ولی عمدا بخلاف آن نیروی هرگز موفقیتی را که در کشورهای انگلو ساکسن داشته در کشور فرانسه بدست نیآورده است...»

این مقدمه پسند شاو نشد و بنظر او مخالفت واقعی او با نمایش خیابانی (۷) بود که همیشه با آن مبارزه کرده بود نه باملبر یا بیک از اینرو بامر کب سرخ نوشته بود. «آقای مورای هیچگونه تصویری از چگونگی نمایش فرانسه در سالهای ۹۰ ندارد. او خیلی جوان است. ای کاش مقاله‌های مرا در باره ساردو (۸) میخواند. بایست بجای تئاتر او اینرا گذاشت.» (بامر کب سیاه) «وقتیکه در دهه آخر قرن ۱۹ برنارد شاو تئاتر نویس شد شبیه راهزن مسلحی بود که میخواهد قلعه‌ای را محاصره کند. و تئاتری که بآن حمله میکرد تئاتر پارسی بود. در آن زمان این تئاتر بفرمول «نمایشنامه‌های صحیح» یعنی فرمولی که که اسکریب (۹) برای همیشه وضع کرده و

- 1- Courteline مضحکه نویسی فرانسوی در اوایل قرن معاصر
- 2- Becque تأثر نویسی فرانسوی در نیمه دوم قرن ۱۹
- 3- Molière کمدی نویسی مشهور فرانسوی در قرن ۱۷
- 4- Farce
- 5- قهرمان نمایشنامه ژول رومن نویسنده معاصر فرانسه
- 6- بازیگر نمایشنامه مریض خیالی مولیر
- 7- Theatre boulevardier
- 8- Sardou تأثر نویسی فرانسه در نیمه دوم قرن ۱۹
- 9- Scribe نمایش نویسی فرانسه در قرن ۱۹

نقادان فرانسوی ادعا داشتند که فرمولی کلاسیک و مطابق قوائد ارسطو است بر تمام صحنه‌های اروپا تسلط داشت. در لندن بین نقادان جوانی اسکانلندی بود با اسم ویلیام آرشه که قهرمان این تاتر بود و تا روز مرگش نیز قهرمان ماند. آرشه آزاد اندیش پر حرارتی نیز بود ابرلندی جوانی (برنارد شاو) بایک آزادی از حد گذشته فکر او را سرگرم کرد و این دو نفر با هم دوست شدند.

«آرشه به شاو پیشنهاد کرد که با همکاری او نمایشنامه‌ای بنویسد. بنا بود آرشه انترتیک نمایشنامه را بدقت از روی مدل پارسی تهیه کند و شاو مکالمه آنرا. وقتی که شاو یکی از پرده‌های اول را که کمترین شباهتی بایک نمایش پارسی نداشته و از آن گذشته هیچ رابطه‌ای با طرح پیشنهادی آرشه هم نداشت تمام کرد همکاری با شدتی از هم پاشید که اگر کدورت با شاو ممکن بود این همکاری به یک دلخوری همیشگی تبدیل میشد. شاو نه تنها از تصدیق هر گونه نقص در این پرده اولش خودداری کرد بلکه به ایمان آرتیستی آرشه هم اهانت کرد و گفت: «تاتر پارسی دیگر هنر زنده‌ای نیست بلکه فن ساختن گلپای مومی» «موشهای خودکار و خرگوشهای ماشینی است که با کشیدن ریسمان بآهنک تنبور بازی در می‌آیند. بازی کدان این نمایش افراد بشری نبوده، نه مذهب دارند نه سیاست، نه اشکالات مادی و نه اختلافات جنسی و با آنکه گمان میکنند که زندگی جنسی تنها موضوع نمایشنامه است ولی باز هم میگویم» «اختلاف جنسی در نمایش آنها نیست و چیزی از این زندگی نمیدانند: آنها گمان میکنند که ازدواج، زنا طلاق و زود خوردن‌های تن بتن (۱) زندگی جنسی را تشکیل میدهند؛ من این نمایش را» به بیچارگانی واگذار میکنم که نمیتوانند بطرز نمایش بزرگ کلاسیک که از آن من است» بازی کنند. یک نمایشنامه حقیقی ساخته نمیشود بلکه مانند گلی بر میدمد. خیابانیها که «فرانسویان حقیقی نیستند همیشه سخن از هنر میگویند ولی نمیدانند هنر چیست. بایست» «وقتی که کارم بالانگلیسی‌ها تمام شد آنها را از سر تا پا درست کنم.

«شاو هنوز وقت این را نداشته که کارش را بالانگلیسیها بکسره کند و بی شک بهمین دلیل است که . . .»

این اولین انفجار همیث جا متوقف میشد و سه صفحه بعدی متن من دست نخورده از طوفان بدر آمدند. من در این صفحات شاو را بعنوان یک فرد ایرلندی یک مرد اجتماعی یک پرستان و یک گیاه خوار (۲) تعریف کرده بودم. تا گیاه خوار همه چیز خوب بجا بود من نوشته بودم او همیشه تاکید کرده است که سلامتی کاملش

1- duel

2- Végétarien

مدیون رژیم گیاه خواری بوده و حالش ده برابر از يك فرد معمولی لاش خوار (۱) بهتر است. بنظر او تنها خطر گیاه خواری نیروی فوق بشری است که این رژیم به کسانی که آنرا بکار می‌بندند میدهد و شلی (۲) و شاو نمونه‌های آن هستند اینجا دو مرتبه طوفان شروع میشد. شاو درباره خودش می‌گفت: «او همیشه انکار کرده است که سلامتی کاملش را مدیون گیاه خواری باشد زیرا نخست آنکه سلامتش کامل نیست دیگر آنکه گوشتخواران نیز بهمان خوبی و بهمان درازی زندگی میکنند و بالاخره آنکه گیاه خواری رژیمی مخصوص مقدسین و پهلوانان است نه مردم عادی. تنها خطری که او در گیاه خواری می‌بیند نیروی فوق‌العاده است که این رژیم بعمل کنندگان خود از گاوها و فیل‌ها ناشلی‌ها و شاوها میدهد.»

درباره خانواده‌اش شاو تصحیحات لازم بسیاری کرده بود که بمن ثابت میکرد تا چه اندازه بایست به بیوگراف‌ها حتی بآنها هم که بسیار بااطلاع بنظر میرسند بی اعتماد بود. من بگفته یکی از این بیوگراف‌ها نوشته بودم: «خیلی جوان بود که او را مجبور کردند تا مدرسه و سلین (۳) را که عموما در آنجا یکی از شاگرد آخرها بود ترك کند. شاو جواب میداد: «من مدرسه را در شانزده سالگی ترك کردم و تازه مدرسه و سلین نبود و اگر یکی از شاگرد آخرها بودم بدلیل آن بود که کتابهای کلاسی را نخواندنی میدانستم. محیط خانوادگی من نه مندیست (۴) بود و نه کالوی نیست (۵) بلکه کاملا بی‌سروسامان و آزاد اندیش.» پس از این حکایت می‌کردم چطور شاو در حالیکه از میل نویسنده‌گی در عذاب بود ایراند را ترك کرده و بلندن آمد. اینجا مرکب سرخ بمیان می‌آمد: «من ابتدا میل نویسنده‌گی نداشتم. من نویسنده شدم زیرا در آن زمان تنها کاری بود که میتوانستم بکنم. میل من به نقاشی و موسیقی بوده.»

تالیفات برنارد شاو

و پس از این مطلب بقایید سیاسی شاو میرسیدم. می‌گفتم: «شاو از اوان جوانی سوسیالیست شد... و موقعیکه ولس (۶) از سوسیالیسم بسوی نوعی فاشیسم اشرافی تحول می‌یافت شاو نسبت بعقیده‌ایکه بایست شرح داده شود وفادار ماند. زیرا این

- 1- Mangeur de cadavre منظور گوشتخوار است
- 2- Shelley شاعر انگلیسی در اوایل قرن ۱۹
- 3- Wesleyenne بود wesley طرفداران
- 4- Methodiste wesley رفورماتور انگلستان در قرن ۱۸
- 5- Calviniste کالون رفورماتور مذهبی مشهور سوئیس در قرن ۱۶
- 6- Wells رمان نویس انگلیسی متولد سال ۱۸۶۶

عقیده از سوسیالیسم دموکراتی متفاوت است. «مرکب سیاه شرحی را که منتظرش بودیم پیش آورد. شاو مینوشته: «هرچند که شاو وجه‌های بی رونق اقتصاد نظری مارکس و بی تجربگی او را در زمینه موسسات اداری با نظر روشنی تضاد کرده است - و هرچند دیالکتیک مشهور را به عنوان روش اندیشه برای جزیره نشینان بریتانیا مسخره کرده است باز هم از نظر اصول يك مارکسیست معتقد باقی میماند.

من یادآوری می‌کردم که شاو به عنوان نقاد موسیقی کارش را آغاز کرده و درباره موسیقی واگنر کتابی با نام واگنر شناس کامل (۱) نوشته بود که در آن از داستان نیبلونگن‌ها (۲) يك اساسنامه سوسیالستی ساخته بود. مرکب قرمز یا حرارت تمام از این اثر دوران جوانی دفاع می‌کرد: «البته! در واقع واگنر سوسیالستی بود که نزدیک بود در ۱۸۴۹ با باکونین (۳) بزندان رود. هیچکس جز يك طرفدار باکونین آنارشیزست (۴) نمیتوانست صحنه دوم «طلای رن» را بسازد. «در خصوص نیچه (۵) که من اسامش را ذکر کرده بودم: «شهرت درباره نیچه‌ای بودن من فرض ناروا است. من متهم شده بودم با انتقال از نیچه در زمانی که از وجود او بیخبر بودم و من غالباً نقادان انگلیسی را که بمحض تشخیص کمترین نشانه هوش در يك نویسنده کشور خود آنرا به يك نفوذ خارجی اسناد میدهند سرزنش کرده‌ام.» و این حرفه دودمی بود.

پس از این تولد درام نویس نو بودن تئاتر او و شوخی‌های خنده‌آور (۶) طعنه داری که بکمک آنها از عقائد خود دفاع می‌کرد موضوع بحث من بودند. او نوشته بود: «برای اینکه کاری کنم که بمن گوش دهند لازم بود خود را بدیوانگی زخم تا مزایا و آزادی يك دلقک درباری را در باره من نیز روا دارند.» و من این میل غیر طبیعی را که شاو خودش را برتر از شکسپیر می‌شمرد بهمین ازوم نسبت میدادم. من میگفتم: «نه اینکه او شکسپیر را تحسین نکند بلکه او حالت خضوع انگلستان در مقابل شکسپیر را برای جامعه زبان آور میدید و در «مجله پنجمشنبه» (۷) مقاله‌ای بت شکن مینوشته: «ایسن (۸) بزرگ و

- 1- Le parfait Wagnerien
- 2- Nibelungen حماسه آلمانی
- 3- Bakounine یکی از انقلاب کنندگان روسی
- 4- anarchiste
- 5- Nietzsche فیلسوف مشهور آلمانی
- 6- humour bouffon
- 7- Saturday Review
- 8- Ibsen نویسنده نروژی

شاو همیشه است. . . مرده باد شکسپیر! « شاو در حاشیه موضوع را درست روشن کرد: « او عنوان مقدمه نمایشنامه سزار خود را «بهرتر از شکسپیر؟» گذاشت. ولی کمی از خوانندگان متوجه علامت سؤال شدند. روح شاو از دوران کودکی از آثار شکسپیر پرورده شده و بهترین لذاتش در آنها بود ولی او مصمم بود که بت پرستی قراردادی نقادان را که از کار خود سررشته نداشتند ازین براندازد. »

من تحسین می‌کردم که ملت انگلیس پانزده سال تمام نمایشنامه‌هایی را ستوده باشد که در آنها مؤلف حقابین تلخ و سختی به انگلیسها گفته. من مینوشتم: « شاید تماشاچی پاریسی نمایشنامه‌هایی را که عامل اصلی خنده آور آنها کاریکاتور صفت فرانسوی باشد يك لحظه هم تاب نیاورد. تماشاچی انگلیسی چهل سال است نمایشنامه‌های شاو را میبیند و میستاید زیرا نخست برای آنکه او اهمیت زیادی بافکار مجرد (۱) نمیدهد دیگر آنکه اینگونه افکار در آثار شاو يك نقاب شوخی دارد و بالاخره شاید خود شاو بگوید برای آنکه این ملت چنان از ارزش مطلق قضاوت‌های قبلی خود مطمئن است که هیچگونه تمسخری نمیتواند بآنها طعمه بزند. . . »

حاشیه جواب میداد: « در پاریس تماشاچیان عادت تحمل نمایشنامه‌هایی مانند آثار ملبرولابیش (۲) را که در آنها عامل خنده آور کاریکاتور اخلاق فرانسوی است از دست داده‌اند. ملت انگلیس با نمایشنامه‌های شاو از نو این سلیقه کلاسیک را بدست آورده است. « در هر صورت او قبول نمی‌کرد که از سخریه‌های (۳) برنارد شاو سخن گفته شود: «خبر سخریه سلاح کمندی نیست. سخریه نشانه طبیعت بد است. بگوئید شوخی هوس آمیز (۴) . . . » بعدا او اضافه می‌کرد: « خارج شدن از قاعده که برای سلیقه فرانسوی زنده‌ولی ممکن است سلیقه خوبی باشد در هنر انگلیسی - در شکسپیر (۵) در فیلدینگ (۶) در دیکنس (۷) در هگارت (۸) در گیلری (۹) از سنن است. ترکیب يك کاریکاتور

1- idées adstraites

2- Labiche تقلید نویس قرن ۱۹

3- Sarcasmes ریشخند زننده

4- boutades

5- Shakespeare (۱۵۶۴-۱۶۱۶) بزرگترین تراژدی نویس انگلستان

6- Fielding (۱۷۰۷-۵۴) رمان نویس انگلیسی

7- Dickens (۱۸۱۲-۷۰) رمان نویس انگلیسی

8- Hogarth (۱۶۹۷-۱۷۶۴) نویسنده انگلیسی

9- Gillray

وحشی بابک رسم دقیق و واضح یکی از مشخصات بریتانیایی است. « و این موضوع در زمانیکه او مینوشت حقیقت داشت. با آنکه پروست (۱) هم با اندازه انگلیسها منترتر کیب این چگونگی را داراست و بیشک شاو در این مورد جواب میدهد که پروست اولیست رمان نویس انگلیسی است. ولی آیا شاو آثار پروست را خوانده بود؟ من گمان نمیکم.

سپس بیست صفحه پشت هم میرسیدند که گمان میرود از انتقاد گریخته و از این مقاله بابک قرار منع تعقیب و حاشیه‌های سفید بیرون آمده و دند. ولی بیان من درباره فلسفه که او در کتاب « بازگشت به ماتوزالم (۲) » از آن دفاع کرده است او را راضی نکرده بود. من گفته بودم: « مثل اینکه شاو گمان میکند که انسان میتواند با دانستگی در تکامل نوع شرکت کند... در هر مرد و در هر زن الان و بتال *Elan vital* یعنی نیروئی که از نیروی فرد میگردد اعمالی را الهام مینماید که بایجاد « برتر از بشر » (۳) کمک میکند... برای انسان شنیدن اینکه او میتواند بابک کوشش اراده زندگی خود را طویل کرده و منز خود را تکامل بخشد تا آنجا که زمین را از گت هاوشلی‌ها (۴) پر کرده و حتی خدائی نیز بوجود آورد خنده آور است... ولی جهان پیران (۵) شاو جهان هواناکی مینماید. این ماتوزالم‌های جدید خواسته‌اند که خیلی پیر شوند و موفق شده‌اند ولی آیا چه بهره‌ای از زندگی خود میبرند؟

و قتیکه شاو مارا « بحدود آینده‌ای میبرد که اندیشه میتواند آنرا دریابد » در آنجا پیرانی از زن و مرد میبینیم که عاقل و هول آور با سرهای طاس سرگردانند. شاو پس از این که اخلاص به الان و بتال *Elan vital* را بعنوان دلیل حیات بما داد بلافاصله میل شرکت بچنین زندگی حزینی را از ما سلب مینماید...»

قسمت آخر این بند باخشم خط خورده و این جملات جانشین آن شده بود. « در اینجا به يك نئوپلاتنیسم (۶) و يك تومیسم (۷) فوق‌العاده برخورد میکنیم. بنظر شاو

1- Proust (۱۸۷۱-۱۹۲۱) رمان نویس فرانسوی

2- Retour à Mathusalem ماتوزالم پدر بزرگ اناج است که بر حسب داستانهای یهودی ۹۶۹ سال زیسته است

3- Le Surhomme

4- Goethes et Shelleys

5- Patriarche

6- Néo - Platonisme

7- Néo - thomisme

هوش نوعی تأثیر است و راضی کردن آن باید از ترس و خوشنود کننده ترین شادیهای بشریت او پیش بینی میکند که این ترضیه ممکن است تا حالت جذبۀ تکامل یابد که بسیار برتراز لذات جسمانی ماست. پیران «بازگشت ماتوزالم» با سعادت زمانی میانندیشند که در آن زمان انسان از گیر جسمش رهائی خواهد یافت. همانطوریکه پیش از این از دست دمش رهائی یافته و این زمانست که انسان در آن زمان جز گریز از *l'an vital* نخواهد بود. ولی در اینجا بسرحد چیزی میرسیم که اندیشه میتواند بدان برسد و این سرحد برای تماشاکنانی که هنوز هم بیشتر جسم دارند تا هوش بسیار دور است.

در خانه از خود می پرسیدم: «آ با همانطوریکه گفته اند شاو بزرگی ملیر بوده است؟ بنظر من لجن ملیر محکم تر مستقیم تر و استوارتر است. شالوده صحنه های ملیر بهتر از شالوده صحنه های شاو است.» این قضاوت جسورانه باعث جمله معترضه ای شده بود. شاو مینوشت: «... شاو هم که ملیر را ستایش میکند قبول دارد که فن آنها یکبست و بعلاوه این فن فن بسیار قدیمی سیرک (۱) - کلون (۲) - مسیولوبال (۳) است که صحنه های انتخابی خنده دار وسیلی را نیز شامل میشود» پس از آن انتقادی جداگانه از ملیر با مرکب سرخ پیش میامد: «ملیر با نشان دادن تارتوف (۴) بصورت يك رذل معمولی نمایشنامه خود را خراب کرده است. برعکس بایستی او را بعنوان بهترین رئیس روحانی معرفی میکرد. وقتیکه يك کشیش آدم فرومایه است دیگر مشکلی در میان نیست او را بتوسط پلیس توقیف میکنند. اختلاف کشیش و شوهر وقتی دشوار و جالب است که آن کشیش سزاوار مقام خویش باشد.» و این خود طرح گرانبهای نمایشنامه ایست که بایست نوشته نشود.



وقتیکه همه حسابها رسیده و همه اصلاحات پذیرفته شد من از اینکه شاو اینهمه بخود زحمت داده و کاریک نقد خارجی را اصلاح کرده بود متشکر شدم و سال بعد موقتیتی پیش آمد که آنرا با او گفتم

در سال ۱۹۳۶ دوستان انگلیسی ولس هفتادمین سال تولد او را با مهمانی بزرگی جشن گرفتند و از من خواستند که آنجا رفته نمایندگی نویسندگان فرانسه سخن

1- cirque

2- clown

3- M. Loyal

4- Tartufe یکی از نمایشنامه های مولیر است

بگویم. بامیل قبول کردم و چون بدانجا رسیدم دانستم که پیش از من برنارد شاو از طرف نویسندگان انگلیسی سخن خواهد گفت. من در وحشت افتادم زیرا متن پر آب و تابی در باره فلسفه ولسن تهیه کرده و مطمئن بودم که شاو خوشه زگی خشنی بخرج خواهد داد بطوریکه پس از او خطابه من بمرده و کسل کننده بنظر خواهد رسید. هنگام ورود به سالن این مطالب را با او گفتم و او جواب داد: «مساماً در وضعیت بدی قرار گرفته‌اید ولی برای اینکه خود را تسلی دهید بخودتان بگوئید که پس از من هر سخنگوی دیگری نیز مضحك بنظر خواهد رسید.» من این رفتار عاری او را باز شناختم و از آن گذشته این مطلب بالبخند داچیبی ادا شده بود.

چون ساعت عصرانه فرا رسید شاو شروع کرد: «ولس پیر بیچاره ۰۰۰۰ پس شما به هشتاد سالگی نزدیک میشود در حالیکه من روبه نود میروم ۰۰۰ چرا همه این اشخاص باین بلندی میغندند؟ چون تصور میکنند که بزودی از دست من و شما راحت خواهند شد ۰» سپس او حکایت کرد که تازگی چند استرالیائی را ملاقات کرده بود که از او پرسیده بودند: «چرا ولس لرد (۱) و یا افلائیات (۲) نیست؟» شاو بسخن ادامه داده گفت: «من جواب دادم: «چرا ولس پیر بیچاره بایستی لرد باشد؟ او نوشتن هم نمیداند... و چه کسی بایست او را نایت کند؟ شاه؟ ولی شاه هرگز يك سطر از آثار ولس را نخوانده است ۰۰۰» باوجود این استرالیائی ها راضی نشده بودند و بمنت گفتند: «نه نه اگر ولس لرد نیست بدلیل آنست که چیزی مانع اوست ۰» منت از او دفاع کردم و گفتم: «هیچ چیز مانع ولس پیر بیچاره نیست پسر خوبی بوده است پدر خوبی بوده است. برادر خوبی بوده است برادر زاده خوبی بوده است پسر عموی خوبی بوده است رفیق خوبی بوده است ۰۰۰» و شاو مهیب همه علاقه های بشری را که ولس نسبت بآنها وفادار بود شمرد اما بدرفت اینک هرگز نگوید شوهر خوبی بوده است. از اینرو همه شنوندگان دانستند که ولس بوالهوس ترین شوهرها بوده بطوریکه هر اندازه شمارش شاو پیش میرفت خنده حضار بلندتر میشد.

و اما من باترس گوش میکردم و بگوید میگفتم: «بعد از این صحنه مضحك نوشته سریش من بدرد نخواهد خورد» تصمیم گرفتم که از خواندن متن خود صرف نظر کرده و

1- Lord يك عنوان اشرافی انگلیسی است

2- Knight عنوان دیگر که پاتین تر از لرد است

وبداهة تا آنجا که ممکن است چیزی بسازم. ولی معنای این خوش طبعی را که بکسی مثل ولس اجازه میداد تا در روزی که برای او تشریفاتی بود با نطقی که بیشتر هجو بود تامل خود را سرگرم کند میستودم. چهار سال بعد که واس را در امریکا ملاقات کردم دانستم که باو هم درست مثل من برخورد کرده بود.

باو گفتم: « شما را برای آخرین دفعه در شب جشن هفتاد ساله تولدتان دیده‌ام. » ولس جواب داد: « آه بلی آن شبی که شوآن سخنانی نامعقول را کرد. میتوانستم او را بکشم. » و از این فهمیدم که شو با وجود نیک‌سرشتی و اقباش گاهی میتوانست قربانی های خود را سخت زخمی کند.

یکی دوبار دیگر شو را نزد دوستانمان ملاقات کردم. او برای من شرح داد که روش حقیقی برای اینکه شخص مبتکر باشد اینست که بسادگی حقیقت را بگوید. او گفت: « این حقیقت همیشه متناقض است. عده بیشتری از تاتر نویسان گمان میکنند که شکسپیر هستند ولی این موضوع را اعتراف نمیکنند. من آنرا اعتراف میکنم و همه خیال میکنند که شوخی میکنم. » او با کمال صداقت نظر خود را نسبت با امریکائیان و انگلیسها بآنها میگفت این سخنان برای انگلیسها که یک حس برتری در خود داشتند تفریحی بود و امریکائیان را متعجب و ناراحت میکرد. آخرین سخن شو با طبیبانش این بود: « برای شهرت شما آقایان محترم بایستی که در دست شماها بگیرم. طبیبان با شهرت مردان برجستهای که نابود میکنند سرشناس میشوند. » پس از آن آهسته زمزمه کرد که میخواست بخوابد و بخواند. او همانند پیران کتابش باراده خود مرده است.

جای او در تاریخ ادبیات کجا خواهد بود؟ شاید او از جمله مردان بزرگ مثل دکتر ژانس (۱) باشد که پس از مرگ بیشتر بعنوان بازیگر زنده میمانند تا بعنوان هنرمند. مدتها گفته‌های شو را نقل خواهند کرد تصویرهای درخشانی از او خواهند ساخت از طول عمر او با تحسین و تعجب سخن خواهند گفت. بسیاری از آثارش زودتر از او پیر شده‌اند زیرا مسئله‌هایی که در آنها طرح میکرد قبلا حل شده بودند. و این حکم در باره ایسن و همه نمایشهای (۲) عقاید نیز صادق است. ولی شعر جاوید است و شار هم شعری داشت. بنظر من « بشرو برتر از بشر » (۳) بهترین و عمیقترین دین ژوانی (۴) است

1- Dr. Johnson « ۱۷۰۹-۸۴ » نقاد انگلیسی

2- théâtre d'idées

3- l'Homme et le Surhomme اثر شهور برنارد شو

4- Don Juan داستان اسپانیولی است که نویسندگان مختلف آنرا برشته تجریر آورده‌اند و بهتر از همه اثر بایرون انگلیست که متأسفانه نامم است

که نوشته شده است. مرد سیاسی انگلیسی جوانی پس از مرگ گلاستون (۱) و دیسرائلی (۲) میگفت که دوران اعجوبه‌ها گذشته است. بامرک شاو آخرین نماینده زنده نسل اعجوبه‌های ادبی از میان رفت. ممکن است کیپ‌لینگ (۳) بنت (۴) ولس گالسورسی (۵) و شاورا دوست داشت یا دوست نداشت ولی مسلم است که اینها اعجوبه بودند و اینکه شاو اعجوبه خوشمزهای بوده است از اعجاب و تحسین من نمیکاهد. و این درست همانست که او میخواست باشد. این طبیب مشاور بشریت گاهی نقش شارلاتان بازی میکرد زیرا بنظر او بدون کمی شارلاتان بازی کسی گوش بطیب نخواهد داد.



- 1- Gladstone
- 2- Disraeli
- 3- Kipling
- 4- Bennett
- 5- Galsworthy